

درآمدی تطبیقی بر مدائح نبوی شوقی و بهار

اثر: دکتر ابوالحسن امین مقدسی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۸)

چکیده:

ادب مقارن یا ادب تطبیقی در تاریخ ادب فارسی و عربی ریشه‌ای کهن دارد و در تاریخ معاصر نیز به خصوص در کشورهای عربی به ویژه مصر آثار قابل اعتنایی در این زمینه به چشم می‌خورد و مقایسه دو شاعری همچون بهار و شوقی از آن جهت مورد تأکید است که هر دو شاعر از شرایط سیاسی، فرهنگی و مذهبی نسبتاً مشترکی برخوردارند و در یک عصر زندگی می‌کنند. از سوی دیگر هر دو متعلق به دو تمدن کهن ایران و مصرند و شعراء درجه یک زمان خویش محسوب می‌شوند. هر دو شاعر از عقب ماندگی مسلمانان انتقاد کرده و زبان اعتراض گشوده‌اند.

مقایسه مدائح نبوی دو شاعر با توجه به موضوعات مشترک همچون معراج، امی بودن، برتری پیامبر(ص) و ترسیم اوضاع مسلمین برای پیامبر(ص)، قابل مقایسه و سنجش است، این مقارنه براساس مدائح نبوی مختلف دیوان‌های هر دو شاعر صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ادب تطبیقی، شرایط مشترک فرهنگی ایران و مصر،

مدائح نبوی، مضامین مشترک بهار و شوقی، مفاهیم دینی.

مقدمه:

تأثیر و تأثر دو زبان عربی و فارسی به حدی است که خارج از این تأثرات امکان استقلال هر یک وجود ندارد، همچنان که نقش ایرانیان در پی ریزی تمدن اسلامی به خصوص استواری زبان و ادب عربی غیر قابل انکار است. وجوه مشترک ادب فارسی و عربی، نقادان را بر آن داشته است تا زمینه‌های این تفاعل علمی فرهنگی را در کتب ادب تطبیقی دنبال کنند. البته باید اعتراف کرد ابعاد تحقیق ادب مقارن در کشورهای عربی به خصوص مصر گسترده‌تر از ایران است و نویسندگان عرب در این زمینه همت بیشتری نشان داده‌اند. گرچه محدوده مقارنه و مقایسه بیشتر به تاریخ گذشته دو فرهنگ بر می‌گردد و در حیطه ادب معاصر کار کمتری صورت گرفته است. وجوه مشترک فرهنگی، سیاسی بهار و شوقی ضرورت تطبیق سروده‌های آنان را افزایش می‌دهد. برخورداری دو کشور مصر و ایران از تمدنی بزرگ، معاصر بودن دو شاعر، رشد آنها در محیط اسلام و تأثر آنها از فرهنگ اسلامی، عقب ماندگی مسلمین از تحولات علمی و شرایط استبدادی حاکم بر دو کشور از جمله این وجوه مشترک است. با توجه به محدود بودن صفحات مقاله علاقمندان به شرح زندگی بهار و شوقی را به منابع مربوطه ارجاع می‌دهیم. (از جمله این منابع می‌توان به مقدمه دیوان بهار و شوقی و مقاله دین در شعر شوقی نگارنده، اشاره کرد)

آنچه که در این نوشتار سند مقایسه قرار گرفته است اشعار آنها در مدح پیامبر (ص) است. مدائح نبوی در تاریخ ادب عربی و فارسی از دو سیر مختلف برخوردار است. مدائح نبوی در ادب عربی الگوی واحدی دارد که اکثر شعرا به خصوص بعد از عباسیان به آن پرداخته‌اند و با مسامحه به آن بدیعیات گفته‌اند. ولی مدائح نبوی در ادب فارسی نظام واحدی ندارد گرچه بیشتر شعرای کلاسیک ارادت و ادب خود را نسبت به آن حضرت ابراز داشته‌اند.

مدائح نبوی شوقی به خصوص نهج البرده شوقی از اشعار درجه یک شوقی

محسوب می‌شود و مدائح نبوی بهار در ایام جوانی او سروده شده است. قصائد و سروده‌های هر دو شاعر زیبا و خواندنی است ولی از آنجا که شوقی شاعر اهل تسنن است آنچنان که اهل بیت و ائمه معصومین در نزد شیعه مورد توجه است در دیدگاه آنان مورد توجه نیست به همین جهت بیشترین مدائح دینی شوقی متمرکز بر پیامبر (ص) است همزیه نبویه او با ۱۳۳ بیت و نهج البرده او با ۱۹۲ بیت شاهکارهای زیبای شوقی است.

قصائد بهار در مدح پیامبر (ص) کوتاه است، او در دیوانش پنج بار به مدح پیامبر (ص) پرداخته است و در مدح امام رضا (ع) و امام زمان (ع) و امام حسین (ع)، امام علی (ع)، حضرت فاطمه (س)، به کرات قصائد خوبی از خود به یادگار گذاشته است. با توجه به اینکه مدائح نبوی این دو شاعر از حجم یکسانی برخوردار نیست مسلماً میدان وصف و مدح شوقی وسیع‌تر است.

آغاز دو قصیده

یکی از وجوه اشتراک نهج البرده شوقی با دو قصیده بهار نحوه شروع آنهاست، هر دو با تشبیب آغاز می‌شود. با توجه به وسعت قصیده شوقی و تقلید از سبک بوصیری شروع آن از زیبایی خاصی برخوردار است همان‌گونه که وزن شورآفرین قصیده بهار نشاط ویژه‌ای دارد. اگرچه ارزیابی دو بیت با دو زبان مختلف و ویژگی‌های شعرى مختلف بسیار صعب و سخت است. یک راه حلی که ما را اندکی - نه چندان دقیق - به ارزیابی این دو نزدیک می‌کند نحوه برخورد اعراب و ایرانیان با قصائد نبوی شوقی و بهار و میزان استقبال آنها از این سروده‌هاست، بیت "ریم علی القاع بین البان و العلم - احل سفک دمی فی الاشهر الحرم" بر سر زبانهای عموم مردم عرب است در حالی که قصیده‌های بهار چنین نیست البته قصیده‌های بهار متعلق به دوران اوائل شاعری او است، و نقش تجربه در زلالی و نوپردازی این

قصیده مشهود نیست.

دی دیدم آن نگار سهی قد را بر رخ شکسته زلف مجعد را
بگشود بهر بستن کار من بشکسته زلفان معقد را

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۳۷)

ریم علی القاع بین البان والعلم احل سفک دمی فی الاشهر الحرم

(الشوقیات، ج ۱، ص ۱۹۰)

آهویی در بین درختان بان و کوه علم ریختن خون مرا در ماه‌های حرام، حلال کرد.

رمی القضاء بعینی جوذر اسداً یا ساکن القاع ادرك ساکن الاجم

(همان)

قضا و قدر با دو چشمان درشت و زیبای محبوب، شیروش مرا تیرباران می‌کرد
ای ساکنان صحرا، بیشه‌نشینان را دریابید.

اطراد:

نکته دیگر نحوه ورود به مدح پیامبر (ص) است. در قصیده بهار، معشوق شاعر را با زلف و ابروی چون تیغ و درع مزرد اسیر دام زلف خود کرده و به او می‌گوید: اگر از جان و دل مدح پیامبر (ص) گویی دلت را رها می‌کنم اما شوقی بعد از تشبیب وارد مذمت دنیا و نفس می‌شود و رنجور از عشق ظاهری فاصله می‌گیرد او دنیا را عروسی می‌داند که همه عالم خواستگار اویند و هرگز بدون شوهر نبوده است و پس از ۱۴ بیت به اظهار امید خود می‌پردازد و با تقاضای شفاعت خود را مصاحب باب امیر الانبیاء می‌نماید.

مقایسه پیامبر (ص) با پیامبران دیگر

بیان دو شاعر در برتری پیامبر (ص) از دیگر پیامبران (ع) اندکی مشابه است. در دید شوقی، پیامبر (ص) امیر انبیاء است، او از همه ماه‌های زیباتر و از همه پیامبران (ع) در خَلْق و خُلُق زیباتر و عظیم‌تر است:

فاق البدور و فاق الانبیاء فکم بالخلق و الخلق من حسن و من عظم
در نزد شوقی معجزه همه پیامبران پایان پذیرفته است، ولی معجزه پیامبر ما
همیشگی و پایان‌ناپذیر است.

همانگونه که شوقی تعبیر امیر انبیاء را آورده است، بهار سرخیل انبیاء را به کار برده، شاید از نظر لفظی امیر زیباتر از سرخیل باشد. از سوی دیگر شوقی با رسیدن به درب خانه پیامبر (ص) می‌گوید: «هر کسی کلید خانه را به دست آورد غنی و مغتنم خواهد بود» ولی بیت بهار خالی از تصویر شاعرانه است او با تعبیری کلامی می‌گوید: «صفات پیامبر (ص) عقل مجرد را حیران نموده است.»

لذمت باب امیر الانبیاء و من یمسک بمفتاح باب الله یغتنم
(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۴۴)

سرخیل انبیاء که صفات او پرتال جامع علوم انسانی
(دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۳۷)

بیان دیگر بهار در این برتری تشبیهی است، تشبیهی که اندکی با معنای پایان‌ناپذیری شوقی مشابهت دارد.

شاهی که چون فراشت لوای پیمبری بگسسته شد زخیمه پیغمبران طناب
بیان شوقی صریح و وجوه تمایز کاملاً مشخص است. ولی تشبیه بهار دو پهلوست گویی او خیمه پیامبر خاتم (ص) را جدای از خیمه انبیاء، و مأموریت او را در عرض مأموریت دیگر پیامبران (ع) می‌پندارد. ولی ابیاتی از قصیده دیگر این توهم را نفی می‌کند و با زیبایی می‌گوید: همه پیامبران با یک دل و یک زبان و یک تن

ظهور کرده‌اند و همه اینها صد هزار دیدار از یک جلوه‌اند ولی پیامبر ما به وجه احسن حجاب از چهره‌دادار برداشته است.

گشتند پیامبران پدیدار با یک دل و یک زبان و یک تن
یک جلوه و صد هزار دیدار یک پرتو و صد هزار روزن

از دید شوقی اسامی همه پیامبران در صحیفه آمده است و اسم پیامبر(ص) بالای آنهاست و اسم جلاله الف است و اسم پیامبر(ص) باء. بهار در این بعد به گونه‌ای دیگر سروده است. او معتقد است که پیامبران در مکتب فضل او برای خواندن ابجد حاضر می‌شوند. شوقی به مقام معنوی حضرت اشاره دارد و برتری او را از در تقدیر می‌بیند. ولی بهار پیامبران را در عالم دنیا در کلاس درس الفبای او تصویر می‌کند.

نظمت اسامی الرسل فی صحیفه فی اللوح و اسم محمد طغراء
اسم الجلالة فی بدیع حروفه الف هنالك و اسم (طه) الباء

(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۱)

پیغمبران بمدرس فضل او حاضر شوند خواندن ابجد را

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۳۶)

توسل:

هر دو در توسل به پیامبر(ص) از یک در وارد شده‌اند. شوقی از گناه خویش سخن می‌گوید، و با تواضع خود را در پناهگاهی می‌یابد که خداوند به او لطف کرده است، بهار با مبالغه قانون شفاعت را بیان می‌کند و غیر مستقیم به موضوع تولی و تبری می‌پردازد.

ان جل ذنبی عن الغفران لی امل فی الله بجعلنی فی خیر معتصم

(شوقیات، ج ۱، ص ۲۴۴)

با مهر او بود بگناه اندرون نوید با قهر او بود به صواب اندرون عقاب
(دیوان بهار، ج ۱، ص ۴)

مرتبه علمی و امی بودن پیامبر (ص):

شوقی برای بیان علم پیامبر (ص) تعبیر ذیل را آورده است:

یا ایها الامی حسبک رتبة فی العلم ان دانت بک العلماء

(الشوقیات، ج ۱، ص ۳۶)

ای پیامبر امی تو را در مرتبه علم همین بس که همه علماء در پای تو افتاده‌اند. تعبیر شوقی با تعبیر بهار مشابه است ولی در بیت شوقی علماء به پای پیامبر (ص) افتاده‌اند و در شعر بهار همه پیامبران برای فراگرفتن ابجد حاضر شده‌اند. از سوی دیگر بهار با تصویری تقلیدی از حافظ به امی بودن پیامبر (ص) اشاره می‌کند و شوقی تنها به بیان کلمه امی اکتفا می‌کند و البته این واژه در زبان عرب گویای همان مفاهیم است که بهار به کار برده است.

نخواند درس مجازی ولی بمدرس حق هزار درس حقیقت نخوانده از بر کرد
(دیوان بهار، ج ۲، ص ۲۶۳)

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
(دیوان حافظ، ص ۲۲۵)

خلقت و پیامبر (ص):

بهار حدیث "لولاک لما خلقت الافلاک" را در رابطه با میلاد پیامبر (ص) به کار برده که بیشتر مخصوص شعرای شیعه است و در بیتی دیگر پیامبر (ص) را علت خلقت انسان و پری می‌داند ولی شوقی بدون اشاره به این حدیث همین مفهوم را به گونه‌ای شاعرانه در همزیه خود آورده است. از دید شوقی آسمان با بشارت میلاد پیامبر (ص) از سوی باری تعالی زینت گرفته و زمین معطر از بوی حضور آن حضرت گردیده است.

امروز شنید گوش خاتم لولاک لما خلقت الافلاک

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۰۲)

خدایرا غرض از خلقت جهان او بود وگرنه بهر چه آورد انس و جن و پری

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۴۴)

بک بشر الله السماء فزینت و تضرعت مسکاً بک الغبراء

(الشوقیات، ج ۱، ص ۳۵)

اخلاق پیامبر (ص):

بهار در توصیف اخلاق پیامبر (ص) مفهوم آیه "انک لعلی خلق عظیم" (القلم، آیه ۴) را به نظم می‌کشد، شوقی علاوه بر مضمون فوق به حدیث "انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق" (طبرسی، ابوعلی، مجمع البیان، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ایران، ۱۴۰۳ ق.، ج ۵، ص ۳۳۳) و به آیه "لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم" (النساء، آیه ۹۴) اشاره می‌کند.

خدایگان رسولان رسول بار خدای که مر خدایش بستوده از نکو سیری

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۴۴)

یا من له الاخلاق ما تهوی العلامن منها و ما یتعشق الکبراء

زانتک فی الخلق العظیم شمائل یغری بمنّ ویولع الکرماء

(الشوقیات، ج ۱، ص ۳۵)

تخیر الاخلاق احسنها لهم و مکارم الاخلاق منه تعالی

شوقی در یک جا معتقد است که مکارم اخلاق از وجود پیامبر (ص) تعالی یافته است و بار دیگر با غرور مسلمین را عنوان کتاب مکارم الاخلاق معرفی می‌کند:

اذا المکارم فی الدنیا اشیدبها کانت کتابا و کنا نحن عنوانا

(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۴۶)

بهار و شوقی بعثت پیامبر (ص) را موجب بیداری عقول و تربیت هستی

توصیف می‌کنند:

و اتته العقول منقادة الل
ب، ولبی الاعوان و النصراء
(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۹)
ای حکمت تو مربی کون
وی از وجود تو هر چه کائن
(دیوان، ج ۱، ص ۵۰۳)

نشانه‌های میلاد پیامبر (ص)

با توجه به مفصل بودن قصیده‌های شوقی نشانه‌های میلاد پیامبر (ص) کاملتر از بهار ذکر شده است بهار فقط به ترک کاخ کسری اشاره می‌کند ولی شوقی دوبار به صورت مستقیم و غیر مستقیم از شکستن کاخ کسری و یکبار به طور مستقیم از خاموش شدن آتشکده آذرگشسب و خشکیدن دریاچه ساوه سخن می‌گوید:

وخل کسری و ایوانا یدل به
هوی علی اثر النیران و الایم
(الشوقیات، ج ۱، ص ۱۹۶)

ذعرت عروش الظالمین فزلزلت
والنار خاویة الجوانب حولهم
وعلت علی تیجانهم اصداء
خمدت ذوائبها و غاض الماء
(همان، ص ۲۹)

فر قدوم فرخ او بشکست
آن کسروی بنای مشید را
(دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۳۷)

در مقایسه شکستن طاق کسری، مصرع اول بهار از خیال بیشتری برخوردار است زیرا شکوه قدوم حضرت موجب شکستن طاق کسری می‌شود ولی در قصیده شوقی ایوان کسری بر اثر آتش و دود فرو می‌ریزد اما مصرع دیگر شوقی زیباست آنجا که می‌گوید: «تخت ظالمان به لرزه درآمد و بر تاج آنها زنگار نشست».

اسلام و شمشیر:

وانكس كه سرزطاعت او برتافت گـردن نـهاد تیغ مـهند را
(همان)

قالوا غزوت و رسل الله ما بعثوا لقتل نفس و لاجاؤوا بسفك دم
جهل و تضلیل احلام و سفسطة فتحت بالسيف بعد الفتح بالقلم
(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۵۸)

دیدگاه بهار در این بیت نظر مستشرقینی را تأیید می‌کند که معتقدند اسلام به ضرب شمشیر پیش رفت و مخالفین جز با شمشیر پیامبر (ص) روبرو نبودند، شوقی بر عکس بهار فتوح پیامبر (ص) را فرهنگی می‌داند او معتقد است؛ آنجا را که قلم کارساز نیست و آنجا را که جهل و گمراهی و سفسطة حاکم است شمشیر فتح می‌کند. او در ابیات دیگر این مطلب را به شکل دیگری بیان می‌کند و می‌گوید:

شجاعت بدون رافت، سنگدلی محسوب می‌شود، لشکر پیامبر (ص) رضای خدا را می‌خواستند و در شدت و غضب آنها آرامش و آسودگی جهانیان پنهان بود:

ان الشجاعة فی الرجال غلاظة ما لم تنزهها رافة و سخاء

كانت لجنند الله فیها شدة فی اثرها للعالمین رخاء

(الشوقیات، ج ۱، ص ۴۰)

او در کنار رأفت شمشیر را برای رفع ظلم ضروری می‌داند و با تعریضی زیبا در برابر مستشرقین می‌گوید اگر شمشیر نبود سپاه مسیحیت با رفق و نرمی پیروز نمی‌شدند.

مسمط مولودیه بهار و نهج البرده شوقی با یک سبک پایان می‌پذیرد. شوقی از خدا می‌خواهد به خاطر پیامبرش (ص) بر امت اسلام لطف کند و آنها را خوار نگرداند.

فالطف لاجل رسول رب العالمین فیها ولا تزد قومه خسفاً ولا تسم
(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۵۸)
بهار در پایان وضعیت اسف بار امت پیامبر (ص) را ترسیم می کند او اختلافات و
تشتت مسلمین را که نشانه جدایی از راه پیامبر (ص) است همراه با ذلتی که بر آنها
رفته است باز می گوید، و با گزارشی از بی حرمت شدن مساجد به دست معاندین و
نشستن گرد جهل و غفلت بر چهره معابد و جابجایی اوهام و ادراک و دربند بودن
مسلمین در زنجیرهای ابلیس، مسمط را پایان می برد.

بی روی تو گشته حق بصد لون با شرع تو گشته دین مباین
بر ملت توست ذلت و هون ای ظل تو بر زمانه ممتد
(دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۰۳)

همانگونه که ملاحظه شد شوقی در نهج البرده این خواسته اش را خیلی گذرا
بیان می کند ولی در قصیده ای دیگر در بدرقه خدیو عباس به مکه با عنوان (الی
عرفات) همچون بهار از خواب ملت می گوید گر چه گستره تندی بهار را ندارد ولی
صریح، گویا و دردمندانه است و از خدیو می خواهد دردش را به پیامبر (ص)
برساند و بگوید:

شعوبک فی شرق البلاد و غربها کاصحاب کهف فی عمیق سبات
بایمانهم نوران: ذکر، و سنه فما بالهم فی حالک الظلمات
و ذلک ماضی مجدهم و فخارهم فما ضرهم لو یعملون لآت
(الشوقیات، ج ۱، ص ۱۰۰)

امت تو در شرق و غرب همچون اصحاب کهف در خواب عمیق فرورفته است
با وجود اینکه دو چراغ قرآن و سنت در دست آنهاست آنها را چه می شود که در
تاریکی ظلمات بسر می برند؟ ای کاش با آن گذشته پرافتخار برای ساختن آینده
تلاش می کردند.

معراج:

داستان معراج در شعر شوقی اندکی جنبه نقلی به خود گرفته است پیامبر(ص) به معراج می رود تا بدانجا می رسد که عرش در زیر پای اوست و دوش جبرئیل برای او خم شده است سپس به آسمانی می رسد که نه پرنده‌ای پرزده است و نه قدمی در آنجا نهاده شده است او در این سفر همه پیامبران(ع) را یک یک ملاقات می کند بعد به جایی می رود که به پیامبران دیگر اجازه ورود داده نشده و در آنجا علوم دین و دنیا را فرا گرفته و سپس به زمین باز می گردد. تصویر معراج در شعر بهار با توجه به کوتاهی قصیده خلاصه تر است. پیامبر(ص) با دعوتی از طرف خدا میهمان می شود او بر مرکب براق سوار می شود و با جبرئیل حرکت می کند آنقدر می رود تا همراهش بی تاب و شتاب باز می ماند، آنگاه در قاب قوسین رخت می افکند و چون به وصال می رسد باز می گردد و بستر و خوابگاه خود را گرم می یابد.

بهار با مقدمه‌ای که می گوید: «پیامی از سوی دوست می رسد و پیامبر(ص) به میهمانی حضرتش دعوت می شود.» حرکت پیامبر(ص) را حساب شده تعبیر کرده و به این ضیافت لطافت می دهد:

یرلیغی^(۱) آمدش به دوم جلوه از خدای کای دوست سوی دوست بیکره عنان بتاب
شروع حرکت در شعر شوقی با ندا شروع می شود "ای پیامبری که به خاطر شرافت و بزرگی به مقامی سیر داده شدی که خورشید و جوزاء به آن دست نمی یابند". و جبرئیل از حرکت باز می ماند این تصویری است که شوقی زیباتر از بهار ترسیم کرده است بهار علت را در سرعت براق و ناتوانی جبرئیل می جوید. و شوقی به طور غیرمستقیم با تعبیری برگرفته از قرآن به ممنوع بودن ورود مخلوقات اشاره می کند:

حتى بلغت سماء لا يطار لها
على جناح و لا يسعى على قدم
(الشوقيات، ج ۱، ص ۲۴۸)
نکته زیبای دیگر در شعر شوقی حضور پیامبر (ص) در عرش است او نهایت
مقام توحید و عرفان را به نظم کشیده است به طوری که همه زیبایی‌ها در آینه وجود
پیامبر (ص) جلوه می‌کند.

(انت الجمال بها و انت المجتلی
والكف و المرآت و الحسناء)
(الشوقيات، ج ۱، ص ۲۷)
شوقی به کلمه قاب قوسین اشاره نمی‌کند ولی بهار گذر پیامبر (ص) از قاب
قوسین و همه بود و نبود را به زیبایی ترسیم می‌کند:

زقاب قوسین اندر گذشت و سوی خدا
زهر چه بود و نبود جایگه فراتر کرد
(دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۳)
نکته دیگری که در شعر شوقی به آن توجه شده است، تفکر منتقدین جامعه
نسبت به مسئله معراج و پاسخ به آن است، شوقی با پیش کشیدن قدرت و مشیت
خدا، شک و تهمت‌ها را می‌زداید. گوئی در حیطة بحث کلام پا می‌گذارد ولی با
مهارتی شاعرانه سریع می‌گذرد و خود را گرفتار پیچ و خم آن مباحث نمی‌کند.
مشيئة الخالق الباری و صنعته
و قدرة الله فوق الشک و التهم
(الشوقيات، ج ۱، ص ۲۴۸)

دوران یتیمی پیامبر (ص):

یتیمی پیامبر (ص) در دیوان شوقی و بهار کوتاه گذشته است شوقی با استفاده از
صنعت جناس برداشت خوبی را به خواننده عرضه می‌کند می‌گوید: ارزش در در
یتیمی آن است، بهار می‌گوید اگر چه یتیم بود و در ازل زواج هفت پدر را به چهار
مادر کرد. طبعاً تعبیر شوقی روانتر و نیازی به تاویل و تفسیر ندارد. ولی تعبیر بهار که
شبهه تعابیر خاقانی است معقد و پیچیده است به طوری که خواننده در ابتدا لذت

خود رانمی تواند اظهار کند: گرچه از نظر بارمعنایی قویتر است و آن حضرت را با وجود یتیم بودن موجب ایجاد هفت آسمان و عناصر اربعه آب، خاک، باد و آتش معرفی می کند.

ذکرت بالیتیم فی القرآن مکرمه وقیمة اللؤلؤ المکنون فی الیتیم

(الشوقیات، ج ۱، ص ۲۰۰)

یتیم بود و لیکن بعقد گاه ازل زواج هفت پدر را به چار مادر کرد

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۳)

انتظار شاعر:

قصائد مذهبی بهار دو دسته اند بهار در پایان بعضی از قصائد از وضعیت فردی خود سخن می گوید او همچون همه شاعران در انتظار کرم ممدوح است اکثراً این دسته از قصائد در زمانی سروده شده است که بهار هنوز در صحنه کارزارهای سیاسی و اجتماعی وارد نشده است همچنان که در پایان مدح و منقبت حضرت حجت «ع» خطاب به ممدوح گفته است:

برگشای دست کرم و آنگاه بر من فسرده مسکین زن

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۲)

اگر دنیوی سوی او گرای وگر اخروی سوی او گذر

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۳۹)

دسته دوم قصائدی هستند که نقش اجتماعی دین در آنها بیان شده است و وضعیت کنونی آن به صراحت ترسیم شده است همچنان که وضع آشفته مساجد و غفلت و جهل مسلمانان و دوری از واقعیت های اجتماعی در یکی از قصائد او آمده است.

حرمت زمزار و مسجد ما بردند معاندین دین پاک

پوشیده رخ معابد ما از غفلت و جهل، خاک و خاشاک

جز سفسطه نیست عاید ما کاهام گرفته جای ادراک

ابلیس شده هادی ما

(دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۰۳)

ما گشته بقید او مقید

پایان قصیده‌های نهج البرده و ذکری مولد و همزیه نبویه شوقی یک مفهوم را ارائه می‌کند. شوقی در پایان همزیه، اشعار خود را به عروسی تشبیه می‌کند که در صورت پذیرش پیامبر (ص) مهریه آنها شفاعت آن حضرت است - تشبیهی که از شعرای پیشین تقلید کرده است - به دنبال آن شوقی نه به شیوه مدح بلکه با تضرع از پیامبر (ص) برای بحران امت مسلمان کمک می‌طلبد و دردمندانه می‌گوید که منشأ این بحران خود مسلمانانند که بر مرکب هوی سوار شده‌اند و به خواب رفته‌اند. در آخر بیت دوباره توّسل خود را بیان کرد و می‌گوید: "هر کس به وسیله‌ای خود را به تو می‌رساند و حضرت زهراء (س) برای من بهترین وسیله و واسطه است.

لی فی مدیحک یا رسول عرائس تُیْمَنَ فیک و شاقهن جلاء

هن الحسان، فان قبلت تکرّما فمهورهن شفاعة حسناء

ادری رسول الله ان نفوسهم رکبت هواها، و القلوب هواء

خیر الوسائل من یقع منهم علی سبب الیک فحسبی (الزهراء)

(الشوقیات، ج ۱، ص ۴۱)

قصیده ذکری مولد او نیز به همین شیوه پایان می‌پذیرد او ابتداء مقام خود را با مدح پیامبر (ص) رفیع می‌بیند سپس از وضعیت مسلمین و فروریزی بنیان اخلاق سخن می‌گوید و در آخر از ظهور مسیح علم خبر می‌دهد که به نحوی اشاره به حرکت علمی غرب دارد و می‌گوید: «اگر اخلاق و علم در کنار هم قرار گیرد مشکلات حل می‌شود».

ابالزهرا قد جاوزت قدری بمدحک، بید ان لی انتسابا

و ما للمسلمین سواک حصن اذا ما الضر مّسهم ونابا

بنیت لهم من الاخلاق ركنا
فان قرنت مكارمها بعلم
وفيه هذا الزمان مسيح علم
فخانوا الركن، فانهدم اضطرابا
تذلت العلا بهما صعابا
يرد على بنى الامم الشبابا

(الشوقيات، ج ۱، ص ۷۲)

همینطور در نهج البرده از خداوند می‌خواهد که بخاطر پیامبر (ص) امتش را از ذلت و خواری بدور دارد و همانگونه که در آغاز نیکبخت بودند در پایان نیز خوشبخت گرداند، شوقی با بکار بردن کلمه "حسن مختتم" از صنعت "حسن ختام" بهره برده است.

فالطف لاجل رسول العالمين بنا
يا رب احسنت بدء المسلمين به
ولاتزد قومه خسفاً ولاتسم
فتمم الفضل، وامنح حسن مختتم

(همان، ص ۲۸)

با توجه به طولانی بودن قصیده شوقی نکاتی در آن آمده است که بهار در قصائد خود به آن پرداخته است:

۱- هشدار از پیروی نفس و جاذبه‌های دنیایی

۲- داستان بحیرا

۳- نزول وحی به پیامبر (ص) و متن زیبای پیام اقرار

۴- نحوه حرکت حکام روم و ایران

۵- ماجرای پنهان شدن در غار و تنیدن تار عنکبوت

۶- اشاره به برده بوصیری

۷- بیان جایگاه حضرت مسیح (ع)

۸- اشاره کوتاه به تاریخ بعد از اسلام

۹- مدح کوتاه خلفاء و اهل بیت (ع) و صحابه

نتیجه:

- ۱- قصائد نبوی شوقی و بهار با وجود اختلاف زبان و منطقه از وجوه مشترک برخوردارند.
- ۲- وجوه مشترک فوق الذکر بیشتر به مسائل اجتماعی باز می‌گردد و صراحت بهار در این بعد بیشتر است.
- ۳- قصائد نبوی شوقی به خصوص نهج البرده او در بین مردم عرب بیشتر از قصائد نبوی بهار در بین مردم ایران نفوذ کرده است، این تأثیر و نفوذ مرهون زمان و مفاهیم گسترده و قالب زیبای این قصیده است.
- ۴- قصائد نبوی بهار بیشتر در ایام جوانی و قصائد نبوی شوقی در میانسالی سروده شده است و این پختگی در شعر شوقی مشهود است.
- ۵- قصائد شوقی به علت طولانی بودن به مفاهیم دیگری همچون داستان بحیرا، مدح اهل بیت (ص) و... پرداخته است.
- ۶- بار کلامی و فکری اشعار بهار بیشتر است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- الشوقیات، احمد شوقی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶.
- ۳- احمد شوقی، امیرالشعراء و نغم اللحن و الغناء، د. عبدالمجید الحر، بیروت، ۱۴۱۳.
- ۴- احمد شوقی، امیرالشعراء، فوزی عطوی، دارصعب، بیروت، ۱۹۷۸.
- ۵- تاریخ الادب العربی، دکتر عمر فروخ، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۹.
- ۶- لغت نامه، دهخدا، زیر نظر دکتر سیدجعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۷- المجموعة الكاملة، طه حسین، الشركة العالمية للكتاب، بی تا.
- ۸- الاتجاهات الادبیه فی العالم العربی الحدیث، انیس مقدسی، دارالعلم للملایین، بیروت،

۹- شوقی و قضایا، العصر و الحضاره د. حلمی علی مرزوق، دارالنهضة العربیه، بیروت ۱۹۸۱.

۱۰- دیوان بهار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴.

۱۱- اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، ج دوم، علی میر انصاری، سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اقتصاد، ۱۳۷۷.

۱۲- میلاد بهار، دکتر سید هادی حائری، موسسه چاپ و انتشارات حدیث.

۱۳- دیوان خاقانی، تهران، ۱۳۷۴.

۱۴- دیوان غزلیات، شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به کوشش دکتر خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، چاپ سوم، ۱۳۶۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی